

درس اول  
این يك تصنيف است

در درس اول نمونه های مختلف از زبان آلمانی می شنوید تا گوش شما با آهنگ و لحن زبان آلمانی آشنا شود. بدون اینکه بخواهید تک تک لغات را بفهمید. در این درس ابتدا صحنه ای شامل سلام و احوالپرسی چند نفر با یکدیگر. سپس يك شعر ساده و کودکانه که کودکان هنگام بازی میخوانند و هر مصرع آنرا به یک نفر نسبت میدهند. و بعد قسمتی از يك نوشته ادبی معروف یعنی از نمایشنامه "Faust" اثر گوته را می شنوید. دو مثال یا دو مورد آخر این درس هم با تفصیل بیشتر برای شما شرح داده میشود.

آندره اس: این يك تصنيف است.

این تصنيفی از کلاوس هوفمان است.

این يك متن است.

این متنی از گوته است.

درس دوم

آهای تاکسی!

موضوع این درس جلب توجه شما به بعضی روش ها یا باصطلاح فنونی است که برای درک بهتر يك زبان خارجی بکار میرود. یکی از روشها این است که انسان لغاتی را که از زبان مادری خود و یا از يك زبان خارجی دیگر می شناسد و این لغات در زبانی هم که مشغول فراگرفتن آن است بهمین شکل وجود دارد. با جریان وضع یا واقعه ای مرتبط کند. بعنوان نمونه شما در درس دوم صحنه ای را می شنوید که موضوع آن حرکت با تاکسی است: دکتر تورمان. یکی از مشتریان یا میهمانان همیشگی هتل اروپا. تاکسی صدا میزند و سوار میشود و به راننده تاکسی (Taxifahrer) آدرس مقصد خود را میدهد.

دکتر تورمان: آهای. تاکسی!

راننده تاکسی: روز بخیر.

دکتر تورمان: روز بخیر. لطفاً هتل اروپا.

راننده تاکسی: هتل اروپا. بسیار خوب.

درس سوم

هتل اروپا

در این درس برای شما توضیح داده میشود که وقایع درسها در مهمانخانه ای بنام هتل اروپا صورت میگیرد. گذشته از آن شخصیتهای اصلی این درسها به شما معرفی میشوند: خانم برگر مدیره هتل، آندره اس شفر مامور رسیپسیون یا قسمت پذیرش و انجام امور مسافرن. هانا کلارن دختر اطافدار و اکس که موجودی تخیلی و مؤنث است. یکی دیگر از چهره های اصلی این درسها دکتر تورمان نام دارد که میهمان همیشگی هتل اروپا بشمار میرود. Sprecher یعنی گوینده هم کسی است که همراه با يك خانم همکاریش مطالب مربوط به دستورزبان را برای شما شرح میدهد و حالا هم اشخاصی را که در این درسها نقشی ایفا میکنند به شما معرفی میکنند:

گوینده: این آقای شفر است.

این آقای دکتر تورمان است.

این خانم برگر است. لیزا برگر.

این خانم هانا است. هانا کلارن.

اکس هم خودش خودش را معرفی میکند.  
اکس: سلام، سلام! امدم.

اکس نام اشخاص اصلی این درسها را به سبک و زبان خودش برای شما تکرار میکند.  
اکس: من - و اندره آس و خانم برگر و هانا و دکتر تورمان.

صدای آندره آس را از رسپسیون هتل اروپا میشنوید.  
آندره آس: رسپسیون، سلام عرض میکنم. هتل اروپا، رسپسیون.

درس چهارم  
لطفاً بفرمایید شما که هستید؟

آقای دکتر تورمان، میهمان همیشگی هتل اروپا وارد هتل میشوند و در آنجا مورد استقبال و خوشامدگویی گرم و صمیمانه خانم برگر مدیره هتل واقع میشوند.

خانم برگر: آها، آقای دکتر تورمان! سرشرب بسیار خوبی برای شما آرزو میکنم.  
دکتر تورمان: سلام عرض میکنم.  
خانم برگر: آقای شفر، اینشان آقای دکتر تورمان هستند.  
آندره آس: سلام عرض میکنم آقای تورمان.  
اکس: سلام.  
آندره آس: هیس - اکس - هیس!

چند لحظه بعد دکتر تورمان به رسپسیون زنگ میزند که سفارش يك بطری آبجو بدهد. توجه داشته باشید که دکتر تورمان قدری ثقل سامعه دارد (گوشش خوب نمیشنود).

آندره آس: رسپسیون، سلام عرض میکنم.  
دکتر تورمان: جنابعالی؟ (آخا کیست؟)  
آندره آس: رسپسیون، هتل اروپا.  
دکتر تورمان: چی گفتید؟ کی؟  
آندره آس: هتل اروپا، رسپسیون.  
دکتر تورمان: آها! من يك آبجو میخواهم. لطفاً يك آبجو!  
آندره آس: يك آبجو، بسیار خوب. لطفاً بفرمایید شما که هستید؟

آندره آس در وهله اول صدای دکتر تورمان را نمیشناسد و او را بجا نمیآورد. این موضوع دکتر تورمان را عضبانی میکند.

تورمان: تورمان، دکتر تورمان. و شما؟ شما که هستید؟  
آندره آس: من مامور رسپسیون هستم.  
تورمان: اسم شما چیست؟  
آندره آس: شفر.  
تورمان: آها، شفر، شفر، خوب، باشد.

مضاف براین اکس هم با گستاخی دکتر تورمان را «تو» خطاب میکند.

اکس: تو کی هستی؟  
تورمان: تو؟ خودت کی هستی؟ ها؟  
آندره آس: ببخشید - معذرت میخواهم.

آندره آس آجوبی را که دکتر تورمان دستور داده به اطاق او میبرد. دکتر تورمان از اینکه او را با لفظ «تو» طرف خطاب قرار داده اند، تعجب کرده و به آندره آس میگوید که این کار دور از ادب است. (در میزنند)

تورمان: بله، بفرمایید.  
آندره آس: آجوبی شما - خواهش میکنم.  
تورمان: متشکرم، شما همان مأمور رسپسیون هستید، مگر نه؟  
آندره آس: بله.  
تورمان: خوب پس - ولی من، بله، من تعجب میکنم. چرا شما میگویید «تو»؟  
آندره آس: کی؟ من؟  
تورمان: نه، نخیر، نه، این کار واقعاً بی ادبانه است آقای جوان.  
آندره آس: ببخشید - خیلی معذرت میخواهم.

دکتر تورمان با لحن نیمه شوخی - نیمه جدی اظهار میکند که آندره آس انگار آدم لوده و شوخ طبعی است و بعد از این حرف با آندره آس خداحافظی میکند چون خسته است.  
تورمان: انگار شما آدم شوخ طبعی هستید؟  
آندره آس: آدم شوخ طبع؟  
اکس: نه، جن کوچولو! من یک بچه جن هستم.  
تورمان: آه چه حرفها - جن کوچولو یا آدم بوده یا هر چه، من خسته ام - شب بخیر.  
آندره آس: شب بخیر آقای دکتر تورمان.

بالاخره وقت آن رسیده که آندره آس به اکس تفهیم کند که رفتار او بی ادبانه بوده است.  
آندره آس: اکس؟ اکس؟  
اکس: بله، بفرمایید.  
آندره آس: خوب، پس تو بی ادب هستی.  
اکس: من؟ بی ادب؟  
آندره آس: بله، تو!  
اکس: معذرت میخواهم، من ...  
آندره آس: معلوم است که این کار بی ادبانه است که آدم بگوید: تو کی هستی؟  
اکس: من خسته ام.  
آندره آس: نه تو یک بچه جن هستی.

درس ششم  
شما چکار میکنید؟

دکتر تورمان از آندره آس خواهش کرده که برای انجام گفتگویی به اطاق او بیاید. در واقع دکتر تورمان میخواهد بداند که آندره آس چکار میکند و لذا از او در اینباره سؤالاتی نسبتاً دقیق میکند. آندره آس میگوید که رشته روزنامه نگاری میخواند و رپرتاژ تهیه میکند. این اشتغال آندره آس بدلیلی خاص برای دکتر تورمان جالب است.

تورمان: بله، بفرمایید.  
آندره آس: صبح بخیر آقای تورمان.  
تورمان: سلام جوان. بگویند بینم: شما چکار میکنید؟  
آندره آس: تحصیل (میکنم).  
تورمان: آدم تحصیل کند و از رفتار شایسته بویی نبرده باشد، خوب بهر حال، چه رشته ای میخوانید؟  
آندره آس: روزنامه نگاری.  
تورمان: انجا چه کارهایی انجام میدهند؟  
آندره آس: تحقیق و بررسی - نوشتن گزارش ...

آندره آس در هتل اروپا کار میکند تا از این طریق پول برای تحصیل خود کسب کند.  
 تورمان: و اینجا چکار میکنید؟  
 آندره آس: کار (میکنم).  
 تورمان: کارتان چیست؟  
 آندره آس: کارمند ریسپسیون هستم.  
 تورمان: این کار برای شما يك کار جدید محسوب میشود، اینطور نیست؟  
 آندره آس: بله.  
 تورمان: پس روزنامه نگاری میخوانید و کار میکنید. شما البته به پولش احتیاج دارید، مگر نه؟  
 آندره آس: بله، واضح است.  
 تورمان: جالب است. خوب پس خداحافظ.  
 آندره آس: خداحافظ آقای دکتر تورمان.

اکس هم این گفتگو را در يك عبارت قافیه دار خلاصه میکند.  
 اکس: درس خواندن و تحقیق کردن - جالب است - بسیار جالب.

درس هفتم  
 تو موجود عجیبی هستی

آندره آس در رشته روزنامه نگاری تحصیل میکند. اکس هم باصطلاح و بقول خودش در مورد انسانها مطالعه و تحقیق میکند.

اکس: سلام، آندره آس.  
 آندره آس: تو اینجا چکار میکنی؟  
 اکس: مطالعه میکنم.  
 آندره آس: چی؟ مطالعه میکنی؟  
 اکس: بله مطالعه و تحقیق میکنم.  
 آندره آس: چه مطالعه ای؟  
 اکس: مطالعه انسانها.  
 آندره آس: آها، تو انسانها را مورد مطالعه قرار میدهی.  
 اکس: بله، مطالعاتی انجام میدهم. من درباره انسانها تحقیق میکنم.  
 آندره آس: آه، تو موجود عجیبی هستی.  
 اکس: انسانها هم عجیب هستند.

آندره آس در مورد اینکه انسان چگونه موجودی است فلسفه بافی میکند. و اکس بخیال خودش مدتهاست که این موضوع را کشف کرده و فهمیده که انسان موجودی است عجیب و کنجکاو.

آندره آس: انسانها، هوم، انسان، هوم... انسان چگونه موجودی است؟  
 اکس: بی ادب، خسته، جالب توجه و عجیب.  
 آندره آس: چی فرمودید؟ چی؟  
 اکس: انسان موجودی است بی ادب، خسته، خیلی جالب توجه، عجیب و - کنجکاو.

درس هشتم  
 تو اهل کجا هستی؟

موضوع این درس پنج مورد گفتگو یا صحنه مذاکره در سالن صبحانه هتل اروپا است و بعد هم شرح داده میشود که اکس چگونه با آندره آس آشنا و دوست شد. در صحنه اول با دوشیزه هانا کلازن آشنا میشوید که در هتل اروپا به شغل اطاقداری، یعنی نظافت و مرتب کردن اطاقها اشتغال دارد. ماجرا اینگونه شروع میشود که سینی ظروف از دست او به زمین میافتد، ولی يك میهمان مهربان هتل به او در جمع کردن ظروف کمک میکند.

خانم جوان اولی: صبح بخیر.  
 خانم جوان دومی: صبح بخیر.

(سینی ظروف با صدای بلند به زمین میافتد)  
 هانا: آه - چه بد شد!  
 يك میهمان هتل: آه - صبر کنید! (اجازه میدهید؟)  
 اکس: ای وای! همه چیز داغان شد!  
 هانا: متشکرم، خیلی ممنوم، خیلی لطف کردید.  
 اکس: لطف فرمودید.

در صحنه دوم مردی نسبتاً خسته و خواب آلود وارد سالن صبحانه هتل میشود.  
 هانا: صبح بخیر.  
 میهمان: ها-صبح بخیر.  
 هانا: جای یا قهوه؟

(مرد عکس العملی نشان نمیدهد)  
 هانا: ببخشید، جای میل دارید یا قهوه؟  
 میهمان: معذرت میخوام، من هنوز خیلی خسته هستم. لطفاً قهوه!

در صحنه سوم دکتر تورمان و يك دوست قدیم او پس از مفارقت طولانی اتفاقاً یکدیگر را در هتل اروپا مبینند.  
 میهمان هتل: صبح بخیر.  
 تورمان: صبح بخیر.  
 میهمان هتل: او کی میتواند باشد؟ عجیب است. خوب معلوم است. خودش است ... خیلی ببخشید!  
 تورمان: بله، فرمایشی دارید؟  
 میهمان هتل: شما البته آقای تورمان هستید، مگر نه؟  
 تورمان: بله، اما تو، بله، تو هم البته ... اشتقان هستی!

موضوع صحنه چهارم از اینقرار است که مردی جوان میخواهد سر صحبت را با خانی باز کند و باین منظور او را سؤال پیچ میکند.  
 مرد جوان: بگوئید ببینم: پس شما روزنامه نگار هستید و رپرتاژ تهیه میکنید؟  
 خانم روزنامه نگار: بله.  
 مرد جوان: جالب است. خیلی جالب. این خیلی جالب است.  
 خانم روزنامه نگار: بله، همینطور است.  
 مرد جوان: بفرمایید ببینم - دیگر چه کارها میکنید؟  
 خانم روزنامه نگار: خوب، تحقیق! ...

اکس: تحقیق تحقیق تحقیق ...  
 در صحنه پنجم دو خانم جوان که یکی از آنها دانشجوی است متوجه میشوند که همشهری و هر دو اهل شهر اوگسبورگ هستند که شهری است در نزدیکی مونیخ.  
 خانم جوان اولی: کار تو چی است؟  
 خانم جوان دومی = دانشجوی:  
 من دانشجوی هستم.  
 اولی: اهل کجا هستی؟  
 دومی: اهل اوگسبورگ.  
 اولی: واقعاً؟ من هم همینطور.

دومی: عجب، پس تو هم اهل اوگسبورگ هستی.  
 بعد اکس از آندره آس میپرسد که اهل کجاست و آندره آس متقابلاً و به شوخی از اکس سؤال میکند که خود او اهل کجاست؟  
 اکس: آندره آس، تو اهل کجا هستی؟  
 آندره آس: من اهل کلن هستم، تو چی؟ تو اهل کجایی؟  
 اکس: من؟ من اهل ...

در صحنه هفتم این موضوع افشاء میشود که اکس، یعنی موجود نامرئی داستانهای ما چگونه و به چه طریق با آندره آس آشنا و دوست شد و اکس برخلاف هیکلش که دیده نمیشود صدایش خیلی خوب به گوش مردم میرسد. آندره آس مشغول مطالعه کتابی درباره کوتوله های شهر کلن بود که موجوداتی هستند افسانه ای و طبق روایات و حکایات قدیم، در آن دوران شبها از محل اقامت خود خارج میشدند و کارهای ناممکن کارگران و پیشه وران را که در خواب بودند برای آنها انجام میدادند؛ و البته اهالی شهر کلن از این کار خیلی راضی و خوشحال بودند. در این موقع آندره آس اهی عمیق از دل برکشید و آرزو کرد کاش کسی هم به کمک او میامد، ولی درعین حال با خود فکر کرد که چنین دوره های طلائی و افسانه ای **sowieso**، یعنی بهرحال سپری شده و دیگر چنین موجودات مهربانی یافت نمیشوند. ولی این کلمه "بهرحال" یا "درهرصورت" وردی است جادویی و باعث شد که يك موجود كوچك مؤنث و نامرئی از لای کتاب بیرون برود و مستقیماً در مقابل آندره آس قرار بگیرد. آندره آس آسیم این جن کوچولو را "اکس" گذاشت که به زبان لاتینی یعنی "از"، زیرا او "از" لای کتاب بیرون آمد. ولی خود آندره آس از خاصیت ورد، یعنی کلمه "بهرحال" خبر نداشت و هنوز هم ندارد.

آندره آس: منم چنین چیزی دلم میخواهد ... اما خوب - اینها که دیگر بهرحال گذشته.

اکس: هوم، هوم، هی سلام، من آمدم.

آندره آس: تو کی هستی؟

اکس: من من هستم.

درس نهم

تو که اینرا میدانی!

اکس یعنی دوست کنجکاو ما میخواهد اطلاعات زیادی در مورد دکتر تورمان بدست بیاورد. باین جهت با آندره آس در فهرست مشخصات مسافرین جستجو میکند. وقتی به نام و نام خانوادگی دکتر تورمان میرسند یاد نامهای خودشان میافتند و صحبت آنها باین موضوع کشانیده میشود.

آندره آس: اینها، پس نام خانوادگیست هست تورمان.

اکس: اینرا که خودم میدانم! ادامه بده!

آندره آس: اسم کوچك: لوکاس.

اکس: اسم کوچك؟

آندره آس: آره، اسم کوچك.

اکس: اسم کوچك تو چیست؟

آندره آس: تو که اینرا میدانی! آندره آس، اسم کوچك تو چیه؟

اکس: نمیدانم.

آندره آس: من میدانم. من آنرا میدانم. اسم کوچك: اکس - نام خانوادگی: جادوگر. بعد از این وقفه کوتاه کار تحقیق درباره سوابق و مشخصات دکتر تورمان ادامه مییابد و معلوم می شود که او پزشکی است که در شهر لایپزیگ متولد شده و در حال حاضر ساکن برلین است. آندره آس: خوب ادامه بدهیم: شغل ...

اکس: چکاره است؟

آندره آس: او پزشك است، اسمش هم که دکتر تورمان است.

اکس: شغل تو چیست؟

آندره آس: دانشجو و گارمند رسپسیون هتل. من تحصیل میکنم و بسمت مأمور رسپسیون هم کار میکنم.

اکس: ادامه بده: محل تولد. او اهل کجاست؟

آندره آس: او اهل لایپزیگ است.

اکس: دنباله اش: محل اقامت.

آندره آس: يك لحظه: اینها - برلین! او در برلین زندگی میکند.

درس دهم

اطلاق خالی دارید؟

آندره آس مشغول انجام دادن یکی دو کار دفتری است و اکس او را سؤال پیچ میکند.

اکس: آهای آندره آس، داری کار میکنی؟

آندره آس: بله.

اِكْس: آهای آندره آس، تو خیلی کار میکنی؟  
 آندره آس: آره.  
 اِكْس: آندره آس، تو خوشبخت هستی؟  
 آندره آس: هوم.  
 اِكْس: هوم چیه - آره یا نه؟  
 آندره آس: تو همیشه اینقدر زیاد سؤال میکنی؟  
 اِكْس: آره، همیشه!  
 آندره آس: هیس، کسی دارد میآید!

میهمان جدیدی وارد هتل میشود و میپرسد که آیا اطاق خالی وجود دارد یا نه و کرایه آن چند است. میهمان که آقای مایر نام دارد، قصد دارد دو یا سه روز بماند.

آندره آس: سلام علیکم.  
 میهمان: سلام علیکم. اطاق خالی دارید؟  
 آندره آس: اطاق يك تختخوابی یا دوتختخوابی؟  
 میهمان: اطاق يك تختخوابی لطفاً.  
 آندره آس: با حمام؟  
 میهمان: بله.  
 آندره آس: چه مدت میمانید؟  
 میهمان: دو یا سه روز.  
 آندره آس: بسیار خوب. اطاق شماره ۱۰ خالی است.  
 میهمان: کرایه اطاق چقدر است؟  
 آندره آس: صدویست مارك. با صبحانه.  
 میهمان: خوب است.  
 آندره آس: بفرمایید این کلید اطاق است. برای شما هنوز سرشرب خوبی آرزو میکنم آقای مایر.  
 میهمان: متشکرم.

چنانکه از ظاهر امر برمیآید آقای مایر نوازنده است چون از اطاق او صدای نواختن فلوت میآید.  
 آندره آس: چقدر خوب (منواز).  
 اِكْس: ساکت! لطفاً ساکت باشید!

درس یازدهم  
 بازهم چنین اطاقی!

هانا کلانن، دختر اطاقدار هتل اروپا در موقع تمیز کردن یکی از اطاقها از کثیفی و بی نظمی میهمانی که در آن اطاق اقامت دارد عصبانی میشود.

خانم برگر: سلام هانا.  
 هانا: صبح بخیر خانم برگر. وای - باز چنین اطاقی. عجب کثافتی!  
 خانم برگر: چی شده هانا؟  
 هانا: آخه این اطاق واقعاً مثل يك طویله خوك است.  
 خانم برگر: تو که اینرا میشناسی. (این که برای تو موضوع تازه ای نیست)  
 هانا: درست میگویند.

هانا شروع به جمع آوری بطریها و زیرسیگاری میکند و از تقسیم وظایف زن و مرد در اجتماع شکایت میکند و میگوید که مردها سیگار میکشند و زنها باید تمیز کنند.  
 هانا: درست کارهای مردها (۱) - يك بطری، یکی دیگر - آه، این بطری هم که هنوز تا نیمه پر است. خوب معلوم است. مردها مشروب مینوشند و سیگار میکشند، آنوقت زنها باید تمیز کنند.

اِكْس: و آواز بخوانند.  
 هانا: چی؟ کسی اینجاست؟

(۱) به این عبارت که در ترجمه کلمه typisch آمده دقت کنید چون در هر زبان گاه با يك کلمه مقصودی ادا میشود که بیش از يك معنی دارد و لذا نمیتوان آنرا با يك کلمه ترجمه کرد.

اکس که با کنجکاو و دقت همه هتل را زیر نظر دارد، همه این حرفها را شنیده و وقایع را دیده است و میهمان هتل را که نوازنده موسیقی است با تمسخر موزیک چی مینامد.  
 خانم برگر: کارها مرتب شد هانا؟ اوه - یک فلوت!  
 اکس: یک موزیک چی - بی نظم و جذاب.  
 هانا: کسی اینجاست؟  
 خانم برگر: کسی اینجاست؟ عجیب است ...

### درس دوازدهم دانشجو یا دربان؟

آندره آس دنبال اکس میگردد و صدای او را از جایی که هانا هم آنجاست میشنود. باین ترتیب آندره آس و هانا با یکدیگر آشنا میشوند. در همین موقعیت آندره آس لازم شد به خانم برگر توضیح دهد که آقا چکار داشت.  
 خانم برگر: عجیب است. (به آلمانی: مضحك است)  
 اکس: چی عجیب است؟  
 خانم برگر: کسی اینجاست؟  
 اکس: بله، ما.  
 آندره آس: هیس - ساکت باش دیگه!  
 خانم برگر: شما دیگه اینجا چکار میکنید؟  
 اکس: ما تحصیل میکنیم.  
 هانا: چی گفتید؟  
 آندره آس: بله، نخیر، خوب ما ... (با لکنت زبان) من فقط کنجکاو شدم.  
 خانم برگر: جالب است، بگوئید بینم - شما که تنها هستید. شما همیشه وقتی میخواهید بگوئید من میگوئید "ما"؟  
 آندره آس: نه، البته نه.

آندره آس در معرفی خود به هانا میگوید که دانشجو و در هتل اروپا مأمور رسپسیون است. هانا هم خود را معرفی میکند و میگوید که اطاقدار است. خانم برگر از این گفتگو تفریح میکند. هانا: شما اینجا تازه کار هستید، مگر نه؟ تصور میکنم شما مأمور رسپسیون هستید.  
 آندره آس: همینطور است.  
 هانا: پس چرا میگوئید "ما درس میخوانیم"؟  
 آندره آس: من دانشجو هستم.  
 هانا: بالاخره چی: دانشجو یا دربان؟  
 آندره آس: دانشجو و دربان (کارمند رسپسیون).  
 هانا: آها، که اینطور خوب، باشد. بله - اسم من هانا است و اطاقدار هستم.  
 خانم برگر: خوب بروید سر کارتان!  
 هانا: بسیار خوب - خداحافظ!  
 اکس: خداحافظ!

### درس سیزدهم بفرمایید - کلید من!

صحنه های زیر در مقابل باجه پذیرش (رسپسیون) هتل اروپا واقع میشود:

صحنه اول - آقای مایر کلید اطاقش را تحویل میدهد.  
 آندره آس: صبح بخیر آقای مایر. چطور هستید؟  
 مایر: متشکرم، خوب (هستم).



آقای مایر کلید را روی میز رسیسیون میگذارد)  
مایر: بفرمایید - کلید من.  
آندره آس: متشکرم - بقیه روزتان هم بخیر.  
مایر: خداحافظ!

صحنه دوم - آندره آس گذرنامه خانمی را به او پس میدهد.  
آندره آس: صبح بخیر.  
خانم: صبح بخیر.  
آندره آس: بفرمایید. گذرنامه نان.  
خانم: آها. متشکرم. خداحافظ.

صحنه سوم: آندره آس نامه ای را به آقای دکتر تورمان میدهد. ولی دکتر تورمان نمیتواند نامه را بخواند چون عینکش را پیدا نمیکند - در حالیکه عینک بالای پیشانی و روی سر او قرار دارد.  
آندره آس: صبح بخیر آقای دکتر تورمان. حال شما چطور است؟  
تورمان: سلام - متشکرم - بد نیست.  
آندره آس: این نامه مال شما است.  
تورمان: آها. نامه. عینکم. عینکم نیست. نامه از کجاست؟  
آندره آس: از برلین. ببخشید آقای دکتر تورمان. عینکتان که اینجا است.  
تورمان: عجب ... من قطعاً پیر شده ام.

صحنه چهارم - اکس آندره آس را که مشغول کارهای دفتری است اذیت میکند.  
اکس: هوم - هوم.  
آندره آس: این قلم خودنویس من است.  
اکس: قلم خودنویس تو؟ که اینطور، من از کجا بدانم. این عینک هم مال تو است؟ (این هم عینک تو است؟)  
آندره آس: نه خیر. اکس، ساکت باش! من دارم کار میکنم.  
اکس: کار. کار کردن. انسان همیشه کار میکند ..

درس چهاردهم  
شما که حتماً به آخن میآید؟

آندره آس به والدینش نامه مینویسد و در نامه خود از کارش در هتل اروپا و انیسانهایی که در هتل مبینند و آنها را مورد دقت و مطالعه قرار میدهد صحبت میکند. مثلاً از دکتر تورمان و آقای مایر.

والدین عزیز  
شما که میدانید: دانشجو همیشه به پول احتیاج دارد. من هم به همین علت دوباره کار میکنم - بعنوان مأمور رسیسیون در هتل اروپا در شهر آخن. این کار برای من جدید و جالب است. دائم کسی میاید و اطاق میخواهد یا آبجو یا تاکسی ... یا یکنفر میپرسد: پولم کجاست. عینکم، گذرنامه ام؟ مردم خیال میکنند که کارمند رسیسیون هتل انگار از همه چیز خبر دارد. من ضمناً مطالعه هم میکنم، مطالعه روی انسانها. مثلاً آقای هست بنام تورمان که پزشکی است اهل برلین. او مرد بسیار خوبی است ولی از آدم خیلی سؤال میکند. یک آقای دیگر هم بنام آقای مایر که نوازنده است و انگار به نوشیدن و دود کردن سیگار هم خیلی علاقه دارد ...

من هم هنوز سیگار میکشم که البته کار پرخرجی است. متأسفانه. شما هم که حتماً میآید آخن؟

در این لحظه اکس کار آندره آس را قطع میکند و از او میپرسد که چه کسی فرار است به آخن بیاید. ضمناً گله میکند که چرا آندره آس از او چیزی در نامه اش ننوشته است.

اکس: کی میاد؟

آندره آس: پدر و مادرم.

اکس: من چی؟ کجا نوشته ای که اکس دوست من است؟ (دوست دختر من است.)

آندره آس: آها، منظور این است که ...

اکس لازم میداند که آندره آس درباره او هم چند خطی به پدر و مادرش بنویسد - ولی آندره آس حاضر به قبول این تقاضا یا پیشنهاد نمیشود و آنرا رد میکند.

اکس: آره.

آندره آس: اکس، آخه اینکه نمیشود.

اکس: چرا نمیشود؟

آندره آس این سؤال اکس را بی جواب میگذارد و نامه اش را به پایان میبرد.

تا آینده نزدیک

فرزند شما - آندره آس.

درس شانزدهم

نوارهای کاست را هم میفروشی؟

آندره آس در اطاق خود در خانه نشسته و مشغول انتخاب کردن و کنار گذاشتن اشیا است که میخواهد در چهارشنبه بازار به فروش برساند. چهارشنبه بازار جایی است که در آنجا میتوان اشیاء کهنه و غیرضروری را فروخت. اکس شاهد کارهای آندره آس است و البته از کنجکاوی و سؤال کردن هم نمیتواند دست بردارد.

اکس: این چیزها چرا اینجا افتاده اند؟

آندره آس: میخواهم آنها را بفروشم.

اکس: چی؟ بفروشی؟ کجا؟

آندره آس: فردا چهارشنبه بازار است.

اکس: چهارشنبه بازار؟ چهارشنبه بازار؟ مگر میخواهی کک بفروشی؟

(در آلمانی به بازار کهنه فروشان میگویند بازار کک)

آندره آس: نه، من اکس جادوگر را میفروشم.

اکس: نه، خواهش میکنم این کار را نکن.

اکس باز میپرسد که آیا آندره آس میخواهد نوارهای کاست و صفحات گرامافون را هم بفروشد؟ آندره آس هنوز تصمیم قطعی ندارد و مردد است.

اکس: نوارهای کاست را هم میفروشی؟

آندره آس: آره، اینها کهنه شده اند و من هم دیگر به آنها گوش نمیدهم.

اکس: صفحه ها را چی؟ آنها را هم میفروشی؟

آندره آس: نمیدانم، فکر نمیکنم.

اکس: آنها تو هستنند؟

آندره آس: نه، البته که نه.

اکس: یک صفحه میگذاری؟

آندره آس: خوب، باشد.

درس شانزدهم

امتحان کن!

آندره آس در چهارشنبه بازار است و اجناسش را روی میز چیده و برای فروش عرضه کرده است. خانم برگر تصادفاً و گردش کنان از آنجا میگذرد و آندره آس سعی میکند او را حاضر به خریدن یک دستمال گردن کند.

آندره آس :سلام خانم برگر چطور هستيد؟  
خانم برگر :سلام .متشكرم . خوب هستم .  
آندره آس :دستمال بگردن ميخواهيد؟ اينها - نگاه كنيد . خيلي شيك است .  
خانم برگر :نه متشكرم.  
آندره آس :ميتوانيد يكبار امتحانش كنيد - بفرمائيد اينهم آينه!  
خانم برگر : نه . واقعا نميخواهم . خيلي متشكرم .  
آندره آس :حيف!

ولي در اين موقع چشم خانم برگر در ميان اجناس آندره آس به كتابي مي افتد كه از مدتها قبل در جستجوي آن بودو و قصد خريدن آنرا ميكند.  
خانم برگر : اوه - اين واقعا خيلي عالي است . دقيقا دنبال همين كتاب ميگشتم .  
آندره آس :نشان بدهيد ببينم! اها كتاب كوتوله ها  
خانم برگر : قيمتش چند است ؟  
آندره آس : يك مارك .  
خانم برگر : خوب است . من آنرا برميدارم .

اما اكس راضي نميشود كه آندره آس كتاب را بفروشد زيرا اين كتاب وسيله آشنائي او با آندره آس بوده است.  
اكس : نه . تو اين كتاب را نبايد بفروشي .  
خانم برگر :چي گفتيد ؟  
آندره آس : ببخشيد خانم برگر . من آنرا نميفروشم . ببخشيد .  
خانم برگر : پس ان چرا اينجاست؟ خوب - پس خداحافظ .  
آندره آس : اكس ؛ چي بود ؟  
اكس : آخر اين - آخر اين كتاب ما است . من آنرا دوست دارم .

درس هفدهم  
چهار تا فنجان - ميشود چهار مارك

در اينجا چهار صحنه شامل گفتگوهاي مختلف در چهارشنبه بازار ( بازار فروش اجناس كهنه) آمده و البته در چهارشنبه بازار كسي دنياي جنس مشخصي نميگردد بلكه نگاه ميكند كه جنس ارزان و غير عادي پيدا كند. (در صحنه اول خانمي بر سر قيمت يك بلوز با فروشنده چانه ميزند.)

خانم جوان:بنظر من اين بلوز خيلي عالي است .  
خانم دوست او: بده ببينم - هوم . يك امتحانش كن ! آره - خوب است .  
خانم جوان:قيمت اين بلوز چند است ؟  
فروشنده : دوازده مارك .  
خانم جوان: دوازده مارك؟ خيلي گران است . هشت مارك .  
فروشنده : يازده مارك .  
خانم جوان: من آنرا برميدارم - به ده مارك .  
فروشنده : باشد - ده مارك

در صحنه دوم موضوع گفتگو خريدن چند عدد فنجان است.

مرد جوان: بنظر تو اين فنجانها چطورند؟  
دوست دختر او: بد نيست .  
مرد جوان : قيمت هر فنجان چند است؟  
فروشنده : يك فنجان يك و پنجاه ( يك مارك و پنجاه فيك ) - ( ولي ) دو تا فنجان دو مارك قيمت دارم .  
مرد جوان : من چهار تا فنجان برميدارم .  
فروشنده : چهار تا فنجان - ميشود چهار مارك .

در صحنه سوم کودکی مادرش را گم کرده و خانی میخواید به او در یافتن مادرش کمک کند.  
(کودک = Kind)

بچه : مامان، مامان کجائی؟

خانم : مامانت کجاست؟

بچه : نمیدانم.

خانم : بیا، ما دنبال او میگردیم.

در صحنه چهارم اکیس مجسمه با عروسک کوتوله باغچه را کشف میکند و اول خیال میکند  
آنهم مجسمه جن کوچولویی میند خودش است.

اکس : آندره آس ، نگاه کن يك جن کوچولو

آندره آس : نه اکس ، این يك کوتوله باغچه است؟

اکس : چی گفتی؟

آندره آس : مگر نمیدانی . بنظر آلمانیها این کوتوله های باغچه خیلی فشنگ هستند .

اکس : بنظر منهم همینطور - خواهش میکنم ، منهم میخوایم ...

درس هجدهم

نه ائاثیه ای - نه بار وینه ای

حالا صبح زود است و بعد از تعطیلی آخر هفته که آندره آس هم کار نمیکرد حالا بسرعت  
صبحانه خورده و عازم هتل اروپا یعنی محل کار خویش است و در رفتن عجله دارد چون تا اندازه  
ای دیر شده است . اکس علاقه ای ندارد که همراه آندره آس برود .

آندره آس : اکس ، من الان راه میافتم ، تو هم میائی؟

اکس : نه من حوصله ندارم .

آندره آس : بسیار خوب ، تو حوصله نداری - منهم وقت ندارم . پس در خانه بمان ! خدا حافظ .

اکس : آندره آس ، خواهش میکنم کمی صبر کن . منهم دارم میایم .

در هتل هانا با بیصبری منتظر اوست و خیلی مشوش بنظر میرسد : ظاهراً آقای مایر بدون  
پرداختن پول هتل را ترک کرده است .

هانا : آندره آس ، زود باش بیا .

آندره آس : چی شده؟

هانا : آقای مایر رفته!

آندره آس : چی؟

هانا : او پول هم نداده . بیا - تند باش .

هانا اطاق خالی آقای مایر را به آندره آس نشان میدهد و آندره آس می بیند که فقط فلوت  
آقای مایر آنجا مانده است .

هانا و آندره آس تصمیم میگیرند نزد مدیره هتل خانم برگر بروند و ماجرا را برای او تعریف کنند .

هانا : اینها - اطاق خالی است . نه ائاثیه ای - نه بار وینه ای ( چمدان و اسباب سفر )

آندره آس : حمام هم خالی است - نه ریش تراش برقی - نه مسواک

هانا : او رفته .

آندره آس : فکر میکنم ! آی نگاه کن : فلوتش اینجاست .

هانا : حالا چی؟ فکری بخاطرت میرسد؟

اکس : زمان همه مسائل را حل میکند .

آندره آس : مدیره هتل از این موضوع مطلع شده؟

هانا : نه .

آندره آس : بیا بروم از او بپرسیم ( که چکار باید کرد ) .

هانا و آندره آس به مدیره هتل گزارش میدهند که آقای مایر ظاهراً هتل را ترک کرده بدون اینکه پول هتل را پرداخته باشد.

بعد سه نقری شروع به نظریه پردازی و حدس زدن درباره فرضیات مختلف در رابطه با این موضوع میکنند. خانم برگر اظهار عقیده میکند که پول ندادن آقای مایر نتیجه گنجی و شلوغی کارهای اوست و بهمین جهت نباید از این بابت نگران بود. هانا معتقد است که آقای مایر رفته و دیگر برنگردد. در حالیکه آندره آس اظهار میکند او حتماً به جستجوی فلوتش خواهد آمد.

خانم برگر: این حرفها را نزنید. ناراحت هم نباشید. شما هم میدانید که آقای مایر نوازنده است. خوب او يك كم سر در گم و بی نظم است.

هانا: نخیر او رفته و دیگر برنگردد. ( ۱ )

آندره آس: ولی فلوت ( او ) هنوز اینجا است.

خانم برگر: آها...

آندره آس: او حتماً دنبال آن خواهد گشت.

خانم برگر: حتماً - چنین فلوتی خیلی گران است. او حتماً باز میآید.

اکس: در هر صورت

خانم برگر: اینطور فکر میکنی؟ خوب - باشد.

آقای مایر واقعاً سیر شبی به هتل بر میگردد در حالیکه بشدت خسته و خواب آلود است.

اکس: نگاه کن، آقای مایر دارد میآید.

آندره آس: خدا را شکر

اکس: حالا شاید بدهی اش را بپردازد؟

آندره آس: هیس - اکس - هیس. سلام آقای مایر. چطورید؟

مایر: بد. من خیلی خسته ام. فقط میخواهم بخوابم. خواب... میخواهم يك شب دیگر بمانم - میشوند؟

آندره آس: يك لحظه! ( اجازه بدهید ) بله.

مایر: خدا را شکر. راستی يك موضوع دیگر: فلوت من... فلوت من دست شماست؟

آندره آس: بله فلوت شما نزد خانم برگر است.

مایر: خدا را شکر.

آندره آس: پس خوب بخوابید.

مایر: آه متشکرم - مرسی.

اکس: پس بدهی اش را کی میدهد؟

آندره آس: هیس، اکس!

درس بیستم

شما مریض هستید؟

خانم برگر میخواهد با آقای مایر صحبت کند و وقتی به اطاق او میرود او را در بستر در حالی میباید که ظاهراً سخت بیمار است.

(خانم برگر در میزند.)

خانم برگر: آقای مایر؟ آقای مایر، شما اینجا هستید، آقای مایر؟

آقای مایر: بله.

(خانم برگر وارد اطاق میشود.)

خانم برگر: چی شده آقای مایر؟ شما مریض هستید؟

آقای مایر: بله.

خانم برگر: جانتان درد میکند؟

(۱) دیگر برنگردد معادل عبارت **für immer** آمده که اگر "برای همیشه" ترجمه کنیم اصطلاح فارسی نخواهد بود و غلط است.

آقای مایر: بله - بله .

خانم برگر: کجایان درد میکند؟

آقای مایر: همه جا . همه بدنم درد میکند .

خانم برگر: بنظرم شما تب دارید . يك لحظه صبر کنید . من الان برمیگردم .

آقای تورمان: که پزشک است آقای مایر را معاینه میکند و تشخیص بیماری گریپ میدهد که نام دیگر آن آنفولانزا است .

دکتر تورمان : ها آقای مایر . حالتان چگونه است ؟

آقای مایر: بد . واقعا بد !

دکتر تورمان : کجایان درد میکند؟

آقای مایر: سرم . چشمهایم . گلویم - همه اعضای بدنم درد میکند .

(دکتر تورمان با دست و انگشتان بدن آقای مایر را لمس و معاینه میکند .)

دکتر تورمان : اینجا درد میکند؟

آقای مایر : بله .

دکتر تورمان : اینجا چی؟

آقای مایر: نه . ولی پاهایم . پاهایم خیلی سنگین هستند (چنان سنگین هستند .)

دکتر تورمان : خوب شما گریپ شده اید . ولی خیلی سخت نیست .

آقای مایر: خدا را شکر .

دکتر تورمان : امید داری بزودی شفا بیابید ، آقای مایر .

آقای مایر: متشکرم . خیلی متشکرم .

درس بیست و یکم

من در آسن بودم

خانم برگر آقای مایر را که بهبود یافته در سالن صبحانه به صحبت میگیرد .

خانم برگر : صبح بخیر آقای مایر .

آقای مایر : صبح بخیر .

خانم برگر : حالتان خوب شد؟

آقای مایر : بله متشکرم . الحمد لله!

خانم برگر : خوب . خیلی خوب شد . آها ضمناً . فلوت شما هنوز نزد من است .

آقای مایر : بله میدانم .

خانم برگر : بپایند بروم اطلاق دفتر من! فلوت شما هم آجاست .

آقای مایر : بله با کمال میل .

بعد خانم برگر صحبت را به غیبت ناگهانی او میکشاند . آقای مایر معذرت خواهی میکند و

میگوید که بدهی خود را فوراً میپردازد .

خانم برگر : آخر میدانید - وضع غریبی بود . اطلاق شما خالی بود . از اثاثیه شما هم هیچ چیز آجا

نیبود - خودتان هم رفته بودید .

آقای مایر : پول هم نداده بودم . من مشکلات شما را میفهمم .

خانم برگر : خیلی خوب . در اینصورت همه چیز درست است . (مسئله ای باقی نماند.)

آقای مایر : خواهش میکنم بخشید! من فوراً بدهی ام را میپردازم .

آقای مایر مایل است که مایر را بطور کامل شرح دهد و میگوید که در شهر آسن نزد دوست

دخترش بوده و بعد با او مشاجره کرده است .

آقای مایر : قضیه از این قرار بود : من اینجا در آسن بودم .

خانم برگر : بله میدانم .

آقای مایر : من در آسن کنسرت داشتم .

خانم برگر : آه جالب است .

آقای مایر : بعد در آسن بودم .

خانم برگر : شما در آسن بودید ؟

آقای مایر : بله دوست دخترم ساکن آجاست . ولی ما دعوایمان شد .

خانم برگز: پس شما هم مسئله داشتید.  
آقای مایر: آنهم چه مسئله ای! بعد از آنجا رفتم یعنی برگشتم به آخن.

اکس معتقد است که نظر او صائب بوده است.  
اکس: يك موزيك چی بود - که شلوغ و بی نظم - ولی جذاب بود.

درس بیست و دوم  
خانمش چی؟

دو خانم در سالن ورودی هتل اروپا نشیسته اند و مدتی درباره مردمی که میآیند و میروند اختلاط و صحبت میکنند. ابتدا صحبت آنها درباره دکتر تورمان است.  
خانم مولر: این اوست. ( این آقای است که گفتم ).  
خانم هوفمان: آقای تورمان؟

خانم مولر: بله  
خانم هوفمان: واقعاً جذاب است. شغلتش چیست؟  
خانم مولر: مگر میشود آدم این را نداند (چه سئوالها میکنید!) او پرفسور است.  
خانم هوفمان: راستی؟ پرفسور است؟ از کدام شهر است؟  
خانم مولر: از برلین.

خانم هوفمان: عجیب - شما که از همه چیز اطلاع دارید.  
خانم مولر: ای - تقریباً  
خانم هوفمان: خانمش چی؟ منظورم اینست که او زن دارد؟  
خانم مولر: اینرا نمیدانم. ولی فکر میکنم ازدواج نکرده است.

دکتر تورمان از کنار خانها رد میشود و به آنها سلام میکند.  
دکتر تورمان: روز بخیر.  
خانم مولر: روز بخیر آقای پرفسور تورمان.  
خانم هوفمان: روز بخیر آقای پرفسور.

بعد درباره خانمی صحبت میکنند که فرانسوی است.  
خانم مولر: این اوست. ( این خانمی است که گفتم ).  
خانم هوفمان: کی؟

خانم مولر: همان خانم جوان اطاق دوازده.  
خانم فرانسوی: صبح بخیر. صبحی خوب و بسیار زیبا برای شما آرزو میکنم.  
خانم مولر: صبح بخیر - فرانسوی است!  
خانم هوفمان: خوب اینرا که خودم هم شنیدم - از طرز تکیه او روی کلمات (منظور لهجه اوست).

خانم مولر: مادرش فرانسوی است.  
خانم هوفمان: راستی؟ عجیب! پدرش چی؟  
خانم مولر: او آلمانی است. مأمور سیاسی است.  
خانم هوفمان: آه چه جالب! خود او چه - چکار میکند؟ منظورم اینست که شغلتش چیست؟  
خانم مولر: خوب. این یکی را نمیدانم. شاید دانشجو است؟  
خانم هوفمان: هوم...  
خانم مولر: آه. نگاه کنید.

اکس درباره این خانها که به طنز و کنایه آنها را جفتی ها یا زوج هنری مینامد اظهار عقیده ای قافیه دار میکند.  
اکس: زوج هنری چه خوب نظریه های فرضی میپرانند.

اکس مزاحم آندره آس که مشغول کتاب خواندن است میشود. آندره آس با قدری تغییر به اکس میگوید: می بینی که من مشغول کاری هستم و اکس با عصبانیت پرخاش میکند که من هیچ چیز را نمی بینم و خودم هم دیده نمیشوم.

اکس: آندره آس، مشغول چه کاری؟  
آندره آس: مطالعه (خواندن)

اکس: چه میخوانی؟

آندره آس: کتاب میخوانم. مگر نمی بینی؟

اکس: من چیزی نمی بینم - اصلاً هیچ چیز نمی بینم. من نامرئی هستم و هیچی نمی بینم.  
آندره آس: اکس چیزی نمی بیند و خیلی اذیت میکند.

اکس با صدای بلند به اطلاع دیگران مرساند که گرسنه است. خانم برگر که مدتیست دلش میخواست راز این صدای مجهول الهویه یعنی صدای اکس را کشف کند این حرف اکس را میشنود و با این پیشنهاد که با هم بروند و غذا بخورند موافقت میکند. آندره آس هم کتاب خودش را به پایان رسانده است.

آندره آس: خوب. تمام شد.

اکس: آخ - وای دلم درد میکند!

آندره آس: اکس - چیه؟

اکس: من گرسنه هستم.

آندره آس: اکس گرسنه است؟

اکس: البته - گرسنه!

خانم برگر: من هم گرسنه ام.

آندره آس: سلام خانم برگر.

اکس: با هم بروم غذا بخورم؟

خانم برگر: فکر خوبی است. اما بگوئید ببینم، این صدای کیست؟ من فقط شما را میبینم. آندره آس: آخر من نمیتوانم بدون حرکت لبها از توی شکم حرف بزنم.

خانم برگر: که اینطور! خیلی جالب است!

آندره آس: ولی این موضوع راز من است (کسی نمیداند).

اکس: راه بیفتید!

بسیاری از مردم آلمان برای صرف غذا به رستوران هائی میروند که غذای اصلی آنها انواع "پیتزا" است و پیتزا غذائی است ایتالیائی که هم خوشمزه است و هم خیلی گران نیست. حالا هم خانم برگر و اکس و آندره آس در یک چنین رستورانی نشسته اند. خانم برگر میل دارد سالاد و خوراک ماهی بخورد و آندره آس پیتزا سفارش میدهد.

آندره آس: شما چی میل دارید بخورید؟

خانم برگر: اول یک سالاد و بعد... بعد... و بعد ماهی! شما چی؟ شما چه میخورید؟

آندره آس: پیتزا - با ژامبون و پنیر و گوجه فرنگی.

اکس: این همه؟

خانم برگر: این که باز پیدایش شد. صدای دوم شما!

آندره آس: بله او قدری پررو است.

حالا موقع انتخاب نوشابه است.

آندره آس: خوب، نوشیدنی چه میل دارید؟

خانم برگر: امعدنی. شما چی؟

آندره آس: آبجو



خانم برگر: صدای دوم شما چی؟

اکس: (یک) آب پرتقال.

آندره آس: ساکت باش دیگه!

خانم برگر: این صدای دوم شما واقعاً قدری گستاخ است.

آندره آس: خوب پس من حالا دستور غذا را میدهم.

آندره آس از پیشخدمت (گارسون) خواهش میکند که صورتحساب آنها را بیاورد. در آلمان وقتی چند نفر با هم به رستوران میروند اغلب جدا جدا پول میدهند یعنی هر کس پول خودش یعنی پول آنچه را خورده یا نوشیده میپردازد.

خانم برگر هم میخواهد پول خودش را خودش بدهد.

آندره آس: یک قهوه هم میل دارید؟

خانم برگر: نخیر، متشکرم.

آندره آس: خوب پس - گارسون، لطفاً صورتحساب ما را بیاورد!

پیشخدمت: همه اش با هم یا جدا جدا؟

آندره آس: همه اش با هم.

خانم برگر: نه، جدا جدا. (رو به آندره آس) آخر شما که زیاد پول ندارید.

درس بیست و پنجم

پول بقیه را من میپردازم.

پس از آنکه خانم برگر و اکس و آندره آس در رستوران پتزا فروشی غذا خوردند خانم برگر حساب خودش را میپردازد و به پیشخدمت انعامی هم میدهد.

پیشخدمت: شما پول چه چیزهایی را میدهید؟

خانم برگر: من پول سالاد و ماهی و امعدنی را میپردازم.

پیشخدمت: میشود بیست و دو مارک و پنجاه (پنجاه فنیک)

خانم برگر: بیست و پنج مارک (بردارید)

پیشخدمت: خیلی متشکرم.

آندره آس میخواهد پول بقیه یعنی بقیه غذاها و نوشابهها را بپردازد ولی متوجه میشود که کیف پولش نیست.

(پیشخدمت رو میکند به آندره آس و میگوید:)

پیشخدمت: شما چی؟

آندره آس: من پول بقیه اش را میدهم.

پیشخدمت: خوب پس - یک پیتزا با زامبون.

آندره آس: و آبجو

پیشخدمت: میشود ده مارک و پنجاه (فنیگ)

آندره آس: کیف پولم. کیف پولم را پیدا نمیکنم. حتماً توی (جیب) پالتوی من است. لطفاً

یک لحظه (صبر کنید)

آندره آس بیهوده دنبال کیف پولش میگردد. چونکه آنرا در هتل جا گذاشته و اکس هم این موضوع را میدانست.

آندره آس: کیف پولم پیش توست؟

اکس: نه، دست من نیست. (به آلمانی: من آنرا ندارم.)

آندره آس: لعنت بر این شانس (یا عجب بد شانسی و افتضاحی). من آنرا پیدا نمیکنم. واقعاً

دست تو نیست؟

اکس: واقعاً نیست.

آندره آس: پس کجاست آخر؟

اکس: در هتل!

آندره آس: اینرا تازه حالا میگوئی؟ تو واقعاً پررو هستی!

اکس: البته

خانم برگر همه پول میز را میپردازد  
خانم برگر: خوب عیب ندارد - در اینصورت همه حساب را یکجا میدهیم.

درس بیست و ششم  
من شما را دعوت میکنم

دکتر تورمان در موقع عزیمت وترک هتل از آندره آس میپرسد که آیا میل دارد زمانی به برلین بیاید؟  
در واقع دکتر تورمان میخواهد کاری به آندره آس محول کند یعنی سفارشی را برای انجام دادن به عهده او بگذارد.

آندره آس: صبح بخیر آقای دکتر تورمان.

دکتر تورمان: صبح بخیر. خوب من فردا عازم مراجعت هستم. حتماً اینرا میدانید.  
آندره آس: بله. البته.

دکتر تورمان: ولی هنوز چیزی را میخواهم از شما بپرسم: نمیخواهید يك وقت به برلین بیائید؟  
آندره آس: چه فرمودید؟

دکتر تورمان: من يك ماموریت برای شما دارم. البته من شما را دعوت میکنم.

آندره آس از این موضوع خیلی تعجب کرده و میخواهد اطلاعات دقیق تری در اینمورد بدست بیاورد.

آندره آس: دعوت شما برای من خیلی غیر منتظره است.

دکتر تورمان: شما که میدانید: برلین شهر جالبی است.

آندره آس: البته... پس شما گفتید که میخواهید ماموریتی به من بدهید.

دکتر تورمان: بله. من میل دارم...

آندره آس: هوم...

دکتر تورمان: باز هم میخواهید در اینمورد فکر کنید. این شماره تلفن من است. در برلین به من تلفن کنید.

آندره آس: بسیار خوب. من به شما تلفن میزنم.

البته اکس هم میخواهد حتماً با آندره آس به برلین برود.

اکس: من هم با تو میام.

آندره آس: تو میخواهی همراه من بیائی؟

اکس: آره، خواهش میکنم. خواهش میکنم.

آندره آس: تا ببینم چه میشود.

اکس: یادت هست؟ (اکس طرز حرف زدن دکتر تورمان را تقلید میکند.)

اکس: جالب است. بسیار جالب...

آندره آس: درست است. دقیقاً همینطور است.